

کتاب المشاعر، دوره اول

مقدمه درباره حکمت متعالیه، جلسه ۳

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۷/۰۱/۰۵ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۴/۰۷/۲۷ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ. إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفٍ وَمُعِينٌ»

ما گرچه منبع اصلی مان در این کلاس برای منبع حکمت، کتاب مشاعر است و إن شاء الله به این کتاب خواهیم پرداخت، اما پیش از این، در ارتباط با مبدع این حکمت یعنی صدر المتألهین و روش این حکمت یعنی حکمت متعالیه مطالبی را عرض کرده و عرض می‌کنیم. در ارتباط با صدرا و شخصیت ایشان مطالبی گفته شد، امروز در ارتباط با حکمت متعالیه باید نکاتی را خدمت عزیزان ارائه کرده باشیم.

پیش از صدر المتألهین ما عملاً با چهار جهان‌بینی روبرو هستیم. مستحضرید جهان‌بینی معنایی دارد اعم از حکمت و فلسفه. بعضی گمان می‌کنند جهان‌بینی یعنی فلسفه و فلسفه یعنی جهان‌بینی، چنین نیست. جهان‌بینی معنایی اعم از فلسفه دارد. این چهار جهان‌بینی پیش از صدرا عبارت است از جهان‌بینی فلسفی مشایی، جهان‌بینی فلسفی اشراقی، جهان‌بینی عرفانی و جهان‌بینی کلامی.

این جهان‌بینی‌ها از نظر موضوع، از نظر روش و از نظر مسائل مطروحه در آنها تفاوت‌هایی دارند. جهان‌بینی فلسفی محصول عقل است، پایه و اساس آن عقل است؛ روش تحقیق، عقل است، نحوه گسترش آن عقلی است؛ در حقیقت این جهان‌بینی با روش برهانی گره خورده است. روش برهانی یعنی روش تکیه بر گزاره‌های بدیهی در قالب استنتاج‌های منطقی. در برهان این چنین است که ما از نظر ماده قیاس باید به بدیهی برسیم و از نظر شکل قیاس هم باید به بدیهی برسیم؛ یعنی شکل اول که مادر اشکال است.

جهان‌بینی عرفانی حاصل کشف و شهود است؛ یعنی عارف حقایقی را شهود می‌کند، آن‌گاه به لسان استدلال، به بسط این مشاهدات و استنتاج از این مشاهدات می‌پردازد. پایه و اساس کار عارف، کشف است.

جهانی‌بینی کلامی حاصل نقل است؛ یعنی وظیفه متکلم دفاع از آموزه‌های اعتقادی دین است؛ حالا چه با روش عقلی و چه با روش نقلی، چه به روش برهانی و چه به روش جدلی.

پس ما یک جهانی‌بینی فلسفی در نظر گرفتیم، یک جهانی‌بینی عرفانی در نظر گرفتیم و یک جهانی‌بینی کلامی. در جهان‌بینی فلسفی پیش از صدرا ما دو نحله قابل توجه داریم؛ نحله مشاء و نحله اشراق. البته نحله‌های دیگری هم بوده ولی چندان قابل توجه نیست. بزرگ‌ترین فیلسوف مشایی جناب ابن‌سینا است؛ البته مراد ما در دروه اسلامی است. بزرگ‌ترین فیلسوف اشراقی در دوره اسلامی شهاب‌الدین سهروردی است، شیخ مقتول مشهور به شیخ اشراق است.

در جهان‌بینی کلامی هم ما دو نحله مشهور در دوره اسلامی داریم؛ یکی نحله اشعریّت، یکی هم نحله اعتزال. البته مستحضرید به خاطر جریان اسف بار برخورد متوکل با معتزله، جریان اعتزال در جهان اسلامی کمرنگ شد. در جهان‌بینی عرفانی، بزرگ این نحله، ابن عربی است. گرچه ما قبل از ابن عربی هم عارفانی داریم که آراء آنها هم مطرح است، اما بار عرفان بر دوش جناب ابن عربی است که پدر عرفان نظری به حساب می‌آید.

پس ما بعد از صدرا به یک اعتبار با سه جهان‌بینی روبرو هستیم تا الآن؛ به یک اعتبار با پنج جهان‌بینی؛ سه جهان‌بینی کلامی، فلسفی، عرفانی؛ یا پنج جهان‌بینی اعتزال، اشعریّت، مشایی، اشراقی، عرفانی. با یک دید سه تا و با یک دید پنج تاست. اما در کنار اینها باید یک جهان‌بینی چهارم یا بگو ششمی را هم بیافزاییم. این جهان‌بینی گرچه مدون نیست اما مؤثر است و آن جهان‌بینی دینی است. منظور از جهان‌بینی دینی یعنی نوع نگرش دین به هستی و پاسخ به سؤالات در این ساحت. دین در پاسخ به سؤالات هستی‌شناسانه، چه رویکردی دارد؟

در پراتنر عرض می‌کنم؛ همایشی برگزار شد در دفتر تبلیغات اسلامی ایران، بنده هم به عنوان یکی از سخنرانان همایش بودم، موضوع سخنرانی من اصلاً همین بود: هستی‌شناسی عقلی از منظر آیات و روایات. اگر سی‌دی آن همایش را پیدا کنید، خود دفتر باید داشته باشد، خیلی مفید است برای شما؛ هستی‌شناسی عقلی از منظر آیات و

روایات. می‌دانیم این جهان‌بینی به صورت یک علم عرضه نشده است، مثل کلام نیست، مثل فلسفه مشاء نیست، مثل فلسفه اشراق نیست. نمونه‌ای از این جهان‌بینی را ما در کتاب‌های علامه طباطبایی می‌بینیم؛ در المیزان، در رسائل سبعة، در رسائل توحیدیه.

این جهان‌بینی چهارم یا بگو ششم، هرگز به عنوان رقیب برای آن جهان‌بینی‌های دیگر طلوع نکرد. رقیب آن جهان‌بینی‌های کلامی یا عرفانی یا فلسفی نشد، چرا؟ سرّ قضیه چه بود؟ دقت بشود!

سرّ قضیه این بود که متولیان آن جهان‌بینی‌ها حالا متکلم بود، فیلسوف مشایی بود، فیلسوف اشراقی بود یا عارف، فرق نمی‌کند، متولیان آن جهان‌بینی‌ها از طرفی دین‌دار بودند. اسلام را به عنوان دین و تشیع را به عنوان مذهب و تسنن را به عنوان مذهب پذیرفته بودند. از طرفی جهان‌بینی خودشان را به عنوان یک جهان‌بینی واقع‌نگر پذیرفته بودند.

بنویسیم؛ متکلم «بما أنه متکلم مثلاً معتزلی»، می‌خواهد بگوید که جهان‌بینی کلامی اعتزالی حق است. یک متکلم معتزلی می‌خواهد بگوید که جهان‌بینی کلامی اعتزالی حق است. همین متکلم «بما أنه مسلم سنی مثلاً»، می‌خواهد بگوید که آموزه‌های اسلام سنی حق است و واقع است. شما از این دو گزاره در کنار هم چه چیزی کشف می‌کنید؟ من می‌خواهم بگویم که جهان‌بینی کلامی اعتزالی حق است و واقع‌نگر است، می‌خواهم بگویم که آموزه‌های اسلام سنی حق است و واقع‌نگر است. معنایش این می‌شود که یعنی جهان‌بینی کلامی اعتزالی همان آموزه‌های اسلام سنی و آموزه‌های اسلام سنی همان جهان‌بینی کلام اعتزالی است. همین مطلب را شما تسری بدهید به متکلم اشعری، همین را تسری بدهید به فیلسوف مسلمان مشایی، همین مطلب را شما تسری بدهید به فیلسوف مسلمان اشراقی و همین را تسری بدهید به عارف مسلمان. یک عارف مسلمان فرض این است که اسلام را پذیرفته، یعنی آموزه‌های دین اسلام واقع‌نگر است و مطابق با حق و صدق است نه کذب. از آن طرف جهان‌بینی عرفانی را پذیرفته، می‌خواهد بگوید که این جهان‌بینی واقع‌نگر و صدق است. معنایش این است که آنچه در اسلام آمده، همان جهان‌بینی واقع‌نگرانه اسلام است.

یک نمونه کوچک را من مثال بزنم؛ بر جهان هستی وحدت حاکم است یا کثرت یا هر دو؟ یادتان هست!

مشاء می‌گفت که کثرت حاکم است:

«وعند مشائیه حقائق تباينت وهولدي زاهقاً».

مشاء می‌گفت که کثرت حاکم است. در عالم هستی، ما وجودات متباین داریم. عرفان چه می‌گفت؟

می‌گفت که بر هستی، وحدت حاکم است. مثلاً متکلمی مثل دوانی چه می‌گفت؟

می‌گفت: بر بخشی از هستی وحدت حاکم است و بر بخشی کثرت حاکم است. اینها می‌خواهند بگویند که دین هم همین را می‌گویند. مقتضای متکلم مسلمان بودن، عارف مسلمان بودن، فیلسوف مسلمان بودن همین است و اصلاً یکی از علل دعوا و نزاع بین متفکران همین بوده است. غزالی یک متکلم است، تهافت الفلاسفه نوشته است و می‌گوید که حرف‌های فلاسفه متناقض است. برای اینکه کسی نگوید که تو فلسفه را نفهمیدی، اول آمده مقاصد الفلاسفه نوشته، بعد از مقاصد الفلاسفه، تهافت الفلاسفه نوشته است. در حقیقت نقد فیلسوفان است. باز فیلسوفان آمدند مثل جناب خواجه، تهافت الفلاسفه را نقد کردند؛ یعنی شمای متکلم اشتباه فهمیدی، ما درست فهمیدیم. عارفان آمدند به فیلسوفان چه گفتند؟ گفتند:

پای چوبین سخت بی تمکین بود

پای استدلالیان چوبین بود

فیلسوفان چه گفتند؟

ابن سینا یک جا دارد که حرف‌های عرفا بیشتر تخیل است و خیال‌بافی است. البته بعداً در اواخر عمر از این حرف برگشته است، ولی در آن موقع به این حرف معتقد بود.

پس جهان‌بینی دینی رقیب جهان‌بینی‌های دیگر نبوده است، بلکه پشت‌صحنه در همه آنها تأثیرگذار بود.

سؤال: آیا کسی نیامده در این دعوا نقش حکم و میانجی را بازی کند، کسی نیامده صلح ایجاد کند؟

چرا، مثال بزینم مثلاً ابن سینا از این میانجیان است. ابتدا با عرفان روی ستیز داشت، بعد به عرفان اعتقاد پیدا کرد. در نمط نهم اشارات، عرفان نوشت. خواست فلسفه را با عرفان آشتی بدهد. میانجی دوم خود شیخ اشراق است.

اصلاً حکمت اشراق را برای تقارب بین فلسفه و عرفان بنا نهاد. اصلاً شیخ اشراق اینکه آمد حکمت اشراق ایجاد کرد، گفت که من می‌خواهم آشتی بدهم بین فلسفه و عرفان. سوم خواجه نصیر الدین طوسی است که آمد بین فلسفه و کلام آشتی ایجاد کند و در اینهایی که تا الآن عرض کردیم موفق‌ترین خواجه بود. یعنی چه؟

یعنی جناب خواجه با نوشتن کتاب تجرید الاعتقاد، فلسفه را جایگزین کلام کرد. البته در بخش‌های مشترک؛ مثلاً امامت در بخش مشترک نیست، امامت مال کلام است. فیلسوف با امامت کاری ندارد. اما در بخش‌های مشترک، فلسفه جانشین کلام شده است و عجیب است که متکلمان پسینی هم مثل خواجه نوشتند، حتی متکلمین اهل سنت. چهارمین میانجی‌گر ابن ترکه است، فیلسوف و عارف قرن نهم است. ابن ترکه خواست بین عرفان و فلسفه مشاء و فلسفه اشراق میانجی‌گری کند. پنجمین میانجی‌گر علامه دوانی است. ایشان با نظریه ذوق التأله که در فلسفه مشهور است، آمد بین عرفان و فلسفه آشتی ایجاد کند. ششمین و آخرین میانجی‌گر تا قبل از صدرا، میرداماد است. میرداماد آمد تقریر جدیدی از ذوق التأله کرد که اشکالات ذوق التأله برداشته بشود، آن آشتی صورت بگیرد، آشتی بین عرفان و فلسفه. آمد نظریه‌ای ایجاد کرد به نام حدوث دهری. خواست آن دعوی قدیمی بین فلسفه و کلام را از بین ببرد. شما رشته‌تان که این مسائل است، مطلع هستید که ما یک دعوی قدیمی بین فلسفه و کلام داریم، سؤال این است که آیا عالم حادث است یا قدیم؟

مستحضرید متکلم می‌گوید که عالم حادث است، به دلیل عقلی و به دلیل نقلی. فیلسوفان می‌گفتند که عالم قدیم است، به دلیل عقلی. اگر بگوییم که در جهان اندیشه، ما آموزه‌ای پرسروصداتر از این آموزه نداریم، به یک معنا درست گفتیم. حرف ما حرف درستی است. واقعاً اینکه آیا عالم حادث است یا قدیم؟

متکلم چیزی می‌گوید، فیلسوف چیزی می‌گوید.

جناب میرداماد آمد گفت که من میانجی هستم، چطور؟

یک نظریه‌ای طرح کرد میرداماد که اسم این نظریه حدوث دهری است که در حقیقت میرداماد آمد مبنای حکمتش را بر حدوث دهری گذاشت و گفت که من با این نظریه مشکل هزارساله دعوی حکیم و متکلم را درمان کردم. ما تا این جا الآن چه گفتیم؟

یک نگاهی کردیم به ساحت اندیشه در مباحث عقلی، پیش از صدر المتألهین. ببینید که چه معركة الآرائی بر پاست. از این شش میانجی که گفته شد، تنها میانجی موفق، مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی است؛ یعنی تاریخ شهادت می‌دهد که آن میانجی‌های دیگر در میانجی‌گری‌شان موفق نبودند، نه ابن سینا، نه شیخ اشراق، نه محقق دوانی، نه ابن ترکه، نه جناب میرداماد، اینها هیچ کدام توفیقی نداشتند. آنکه توفیق داشت جناب خواجه نصیرالدین طوسی بود، آن هم در یک بخش، دعوی کلام و فلسفه در ساحت‌های مشترک (اشتباه نشود!) برداشته شد. بخش الهیات بالمعنی الأخص در بخش نبوت، در بخش امامت، کم و بیش در بخش معاد اختلافات سرچایش است. فیلسوف به گونه‌ای می‌اندیشد و متکلم به گونه دیگری می‌اندیشد. حتی در بخش مبدأ و فعل مبدأ که ایجاد عوالم است، بحث حدوث و قدم حل نشد.

«فتلخص وتحصل»، از آنچه گفتیم، اینکه ما پیش از جناب ملاصدرا چند نحله فکری داریم، کلام، فلسفه، عرفان، کلام اعتزالی و اشعری، فلسفه مشایی و اشراقی، و عرفان. در کنار اینها هم جهان‌بینی دینی که هر کدام از اینها می‌گویند جهان‌بینی دینی آن چیزی است که ما می‌گوییم، حرف قرآن و سنت آن چیزی است که من متکلم اشعری می‌گویم، من متکلم معتزلی می‌گویم، من فیلسوف مشایی یا اشراقی یا عارف می‌گویم و اینها باهم تنازع، دعوا دارند، کتاب‌ها بر رد هم نوشته‌اند. اصلاً خود دعوی فیلسوف و متکلم و خود نزاع‌های اشاعره و معتزله عالمی است.

من در مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی در بخش علوم عقلی که مسئول بودم، یک کتابی تهیه کردیم از تهران، این فقط آیاتی بود که جبرگراها بر علیه عدلیه و تفویض‌گراها به کار برده بودند و تفویض‌گراها بر علیه جبریه و کسبیه به کار برده بودند و بعد مناظراتی که بین اینها پیش آمده بود؛ فقط در مسئله جبر و تفویض و فحش‌های علمی که اینها به هم داده بودند، یک کتاب قابل توجه بود که بعد غصه خوردم که چرا دو نسخه نگرفتم که یکی برای خودم باشد. عالمی بود این دعوای بین اشاعره و معتزله، معتزله و اشاعره، بین فیلسوف مشایی با متکلم، بین فیلسوف مشایی و فیلسوف اشراقی، بین همه اینها با عارف، بین عارف با همه اینها و همه می‌گفتند که دین همین است که ما می‌گوییم!

کتاب و سنت هم را می‌گوید که ما می‌گوییم. الآن اشعری‌ها می‌گویند که سراسر کتاب الله جبر است. معتزلی‌ها

می‌گویند که سراسر کتاب الله تفویض است. حالا شما دو تا تفسیر را مراجعه کنید: تفسیر کبیر فخر رازی با نگاه اشعری، تفسیر کشاف زمخشری با نگاه اعتزالی. دیدنی است که چگونه اینها به اندک مناسبت، آیه را حمل بر جبر می‌کنند یا حمل بر تفویض می‌کنند!

نوبت رسیده به جناب صدر المتألهین (رضوان الله تعالی علیه). الآن می‌خواهم راجع به حکمت متعالیه مطالبی را عرض کنم. اولاً حکمت متعالیه یک دوره کامل فلسفه است؛ یعنی الهیات بالمعنی الأعم، الهیات بالمعنی الأخص و علم النفس. بله، صدرا چندان اعتنایی به طبیعیات ندارد، حتی به ابن سینا هم اشکال دارد که چرا صرف کردی وقت خودت را در پزشکی مثلاً؟

در طبیعیات مثلاً؟

لذا در حکمت متعالیه ما از طبیعیات اثر چندانی نمی‌بینیم. چرا، در سمع الکیان در بخش فلسفه طبیعیات، صدرا حرف دارد که آن بحث فلسفی است. «هذا اولاً».

یک سری مباحثی که فلسفی بوده رفته در طبیعیات، جایش در طبیعیات نبود، اینها را صدرا بیرون کشیده و فلسفی کرده و در موردش حرف دارد. مثل بحث حرکت، مثل بحث نفس. قدیمی‌ها نفس را در طبیعیات ذکر می‌کردند، حرکت را در طبیعیات ذکر می‌کردند، مثل بخشی از خواص جوهر و اعراض. راجع به اینها صدرا حرف دارد و اینها را فلسفی می‌داند. اما طبیعی را که طبیعی بداند، چندان در موردش بحث و حرف ندارد.

این یک مطلب بود. مطلب دوم این است که فصل ممیز حکمت متعالیه نسبت به نظام فلسفی مشاء و اشراق، به نظر می‌رسد مسئله اصالت وجود است. صدرا با طرح مسئله اصالة الوجود، موفق شده که یک حکمت نوینی تأسیس کند. چطور فصل ممیز ما ناطق است که «الانسان حیوان ناطق»؟

ما با ناطقیت از همه گونه‌های دیگر عالم تفاوت پیدا می‌کنیم. ما الاغ نیستیم، گاو نیستیم، کرم نیستیم، درخت نیستیم، سنگ نیستیم، چون ناطق هستیم. ناطق فصل ممیز ماست. فصل ممیز حکمت صدرایی به نظر می‌رسد بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است.

مطلب دوم اثبات این مطلب است. چرا شما می‌گویید فصل ممیز حکمت متعالیه بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است؟

به‌خاطر اینکه کارکرد این بحث در حکمت متعالیه، تأثیر این اصل در حکمت متعالیه بسیار گسترده است. ما نمونه‌هایش را به ترتیب با شماره عرض می‌کنیم:

۱. توفیق در طرح مسائل جدید که در مشاء و اشراق نیست. صدرا به برکت بحث اصالت وجود مسائل جدیدی را طرح کرده که اینها اصلاً در حکمت مشاء و حکمت اشراق وجود ندارد. مرحوم علامه طباطبایی یک مناظرات مکتوبی دارند - این را در پرائنز عرض می‌کنم - با پروفیسور عبدالجواد فلاطوری. جناب آقای عبدالجواد فلاطوری شاگرد میرزا مهدی آشتیانی، سنت فلسفی تهران، شاگرد آن مکتب است. بعد هم رفت آلمان و کشورهای خارجی و سالیانی آن‌جا بود؛ به ایران هم برنگشت آقا فلاطوری. به سفر می‌آمد، ولی برنگشت. یک مناظرات مکتوبی دارند مرحوم علامه طباطبایی، در آن مناظرات و مباحثات و در بحث‌های دیگر، آقای طباطبایی فرمودند که صدرا مسائل فلسفه را از دویست فلسفه تبدیل کرده به هفتصد فلسفه. خیلی حرف است!

دویست مسئله کجا، هفتصد تا کجاست؟!

یعنی پانصد مسئله در حکمت متعالیه مطرح است که اینها در حکمت‌های پیشین کأن مطرح نیست. حالا بعضی را ما مثال بزنیم.

(آ) وجود طولی ماهیت و اینکه ماهیت دارای وجود طولی است، چون وجود حرکت اشتدادی دارد، پس ماهیت دارای وجود طولی است. اسم دیگرش وجود جمعی است. حالا منابعش هم هست، مثلاً اسفار، جلد ۱، صفحه ۲۶۲، بحث وجود طولی ماهیت مطرح است.

(ب) جسمانیة الحدود بودن نفس است که از نظرات مشهور صدرا است. «النفس جسمانیة الحدود و روحانیة البقاء»، اینکه نفس حدوش جسمانی است. این از آثار بحث اصالة الوجود است. اسفار، جلد ۳، صفحه ۳۳۰.

(ج) قاعده بسیط الحقیقه که «بسیط الحقیقه کل الاشياء و ليس بشيء منها»، از ثمرات بحث اصالة الوجود است. اسفار، جلد ۲، صفحه ۳۶۸.

(د) دو نوع تقدم که این را گذشتگان بلد نبودند: تقدم حقیقه و المجاز، تقدم بالحق. تقدم بالحقیقه و تقدم

بالحق. وجود بر ماهیت تقدم بالحقیقه دارد. خدای متعال بر ممکن تقدم بالحق دارد. خیلی هم بحث شیرینی است. اسفار، جلد ۳، صفحه ۲۵۷.

۲. داریم می‌گوییم که - دقت کنید که بحث از دست شما در نرود! - فصل ممیز حکمت متعالیه، بحث اصالت وجود است، چرا؟ چون تأثیرگذارترین بحث در حکمت متعالیه همین است و کشف همین است. حالا داریم آثار اصالت وجود را عرض می‌کنیم. دومین اثر توفیق در ارائه راه‌حل برای مسائلی که در نظام‌های مذکور قابل حل نیستند. توفیق در ارائه راه‌حل برای مسائلی که در نظام مشاء و نظام اشراق و کلام و احیاناً عرفان قابل حل نیستند.

(آ) مثلاً رابط بودن وجود معلول، نه رابطی بودن!
اسفار، جلد ۲، صفحه ۲۹۹.

(ب) حدوث زمانی عالم جسمانی. اینکه عالم جسم و جسمانی حادث زمانی است. دعوی بین فیلسوف و متکلم هم حل شد. با حدوث دهری حل نشده بود که میرداماد گفت. البته حدوث دهری اشکالات متعددی دارد، ولی با حدوث زمانی ملاصدرا حل شد. باز اسفار، جلد ۷، صفحه ۲۸۲.

(ج) خود معاد جسمانی که قبل از صدرا حل نشده بود، صدرا حل کرد. جلد ۹ اسفار، صفحه ۱۸۵.

(د) بحث مثل افلاطونی؛ جلد ۲ اسفار، صفحه ۶۴.

چه شد و چه گفتیم؟

یک سری مطالبی قبل از صدرا مطرح بوده و روی آن بحث هم شده است، چون بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت در دست آنها نبوده، این بحث لاینحل مانده است. می‌شود الآن من در ذهن خودم سؤالاتی دارم و شبهاتی دارم که لاینحل است. از اساتید خودم هم پرسیدم، حل نشد!

اینها در ذهن ما کماکان مانده است!
یک نمونه را عرض بکنیم، مثلاً ما در سنت عرفانی خودمان انسان‌های کامل و عرفایی داریم که سنی هستند، چطور ممکن است که عارف بشود سنی؟

مگر در زیارت جامعه نمی‌خوانیم: «وَمَنْ وَحَدَّهُ قَبْلَ عَنَّا»؟

هر کسی به توحید رسیده، از شما گرفته است. چگونه می‌شود که سنی انسان کامل باشد؟

خود جناب ابن عربی ظاهراً مالکی مسلک است از نظر فقهی. کم هم نیستند، یکی دو تا هم نیست. نظریاتی در این جا مطرح است.

استاد ما مرحوم علامه طهرانی نظریه استضعاف را مطرح می‌کردند. استاد دیگرم حضرت آیت الله جوادی می‌فرمودند که اینها شیعه بودند ولی تقیه می‌کردند. این قابل اثبات نیست و سؤال در ذهن ما مانده است. همایش در دفتر هم مطرح شد و موضوع بحث من هم همین بود. هفت هشت تا جواب دست و پا کردیم، اما به دل نمی‌نشیند و مسئله حل نیست!

بحث معاد جسمانی در فلسفه حل نشده بود، لذا ابن سینا گفت: «ولما جاء به الصادق المصدق سلمنا مقامه»^۴، چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود، روی چشم ماست. برهان نمی‌توانیم اقامه کنیم. اما صدرا حل کرد. اینکه این قدر مورد محبت اهل فکر است مرحوم صدر المتألهین، به همین خاطر است. مرحوم شهید مطهری اسم اولین نوه‌اش را صدرا می‌گذارد، یا مرحوم آقای طباطبایی می‌فرماید که ما هر چه داریم از صدر المتألهین داریم، یا مرحوم امام این جور تعبیر می‌کند یا فیض کاشانی «صدر سپهر اهل ایقان» تعبیر می‌کند، این مال این است که به گردن همه حق دارد.

۳. توفیق در ارائه توجیه فلسفی درست برای مسائل که توجیه فلسفی درستی نداشت. در مورد قبلی، اصلاً راه‌حل ارائه شد. در این مورد سوم توجیه فلسفی درست ارائه شد. یعنی در مورد قبلی، فیلسوفان می‌گفتند که ما راه‌حل نداریم و مانده‌ایم و اعلام هم می‌کردند که ما در این جا ماندیم!

ابن سینا گفت که من بحث معاد جسمانی را با فلسفه نمی‌توانم حل کنم و ماندم و خلاص!

اعتراف کرد. در این مورد سوم می‌گوییم که به برکت اصالت وجود توانست توجیه فلسفی درستی ارائه کند. دیگران هم توجیهی داشتند و درست هم بود، صدرا توانست توجیه فلسفی درستی را ارائه کند. نمونه‌هایی

را عرض کنم، مثلاً نحوه اتصاف ماهیت به وجود. خیلی حرف است، این بحث برای خیلی از افراد قابل توجه است که اصلاً نمی‌توانستند بفهمند که چگونه می‌شود که ماهیت به وجود متصف باشد؟ آیا اول ماهیت است بعد وجود می‌آید؟

اول وجود است بعد ماهیت می‌آید؛ اصلاً این دو تا را چگونه ما با هم بتوانیم گره بزنیم؟ اگر اول ماهیت است، بعد وجود؛ ماهیت بدون وجود چگونه هست که بخواهد وجود را بپذیرد؟ هم تقدّم شیء بر نفس است هم تحصیل حاصل است. اگر اول وجود است، بعد ماهیت است، این وجود با چه وجودی موجود است؟ وجود زائد دارد یا وجود زائد ندارد؟

این صدرا بود که آمد و مسئله را توانست حل کند و مورد توجه قرار بدهد. در کتاب‌های متعدّدش، اسفار و غیر اسفار یا نحوه ارتباط سیال به ثابت از بحث‌های پیچیده فلسفه است.

ما یک بخشی در عالم داریم ثابتات هستند. عالم عقل و خود خدای متعال ثابت است. یک بخشی داریم متحرکات هستند، مثل ما که در عالم زمان و زمانی هستیم. این دو تا چگونه به هم مرتبط است؟ ارتباط ثابت به سیال و سیال به ثابت از بحث‌های مهم است. اسفار، جلد ۲، صفحه ۳۹۲.

به همین مناط ارتباط حادث به قدیم است که حادث چگونه به قدیم مرتبط است؟ جلد ۲، صفحه ۱۳۱، همان اسفار. نحوه علم ذاتی تفصیلی خداوند به اشیاء. اسفار، جلد ۶، صفحه ۲۶۳. مستحضرید که شما فلسفه خواندید، چون رشته شماست، ما بخشی از متکلمین را داشتیم که قائل بودند بین وجود و عدم واسطه است. بین ثبوت و نفی واسطه نیست، منتها ثبوت از وجود اعم است و نفی هم از عدم اخص است. ولی بین وجود و عدم واسطه است، مثل حال.

مرحوم حاجی سبزواری در منظومه دارد چه شد که اینها این حرف‌های چرت و پرت را گفتند؟ می‌گوییم اینها گیر کردند. به تعبیر شهید مطهری یک موقع انسان دارد در دامنه کوه راه می‌رود، می‌افتد و پایش می‌شکند. یک موقع رفته بالای قله و دویست متر سنگ‌نوردی کرده و دارد به قله می‌رسد، آن‌جا طناب پاره می‌شود و می‌افتد، این‌جا که چیزی برایش نمی‌ماند. متفکر گاهی می‌رود و می‌رود و می‌رود به اوج می‌رسد، حالا یک اشتباه می‌کند، این است که این اشتباهش اشتباهی سنگین است و می‌گوید بین وجود و عدم واسطه است!

حالا اینهایی که گفته بودند بین وجود و عدم واسطه است، یکی از حرف‌هایشان چه بود؟ می‌گفتند که خدا قبل از ایجاد عالم به عالم علم دارد یا نه؟

نمی‌شود بگوییم جاهل است. عالمی که نبوده، به چه چیزی علم داشت، به معدوم؟ لذا آمدند قائل شدند به ثابتات ازلیه. گیر کردند و مشکل پیدا کردند. صدرا بود که آمد و با قاعده بسیط الحقیقه، علم تفصیلی خدا به اشیاء قبل از ایجاد را اثبات کرد بدون اینکه لازم باشد بین وجود و عدم فاصله قائل بشود یا به ثابتات ازلیه قائل بشود. یک توجیه صحیح فلسفی برایش پیدا کرد. علت موت طبیعی؛ اینکه آدم‌ها می‌میرند، علتش چیست؟ در این مانده بودند!

موت اقترانی است. جلد ۵ اسفار، صفحه ۲۶۳.

۴. داریم تأثیرات اصالت وجود را عرض می‌کنیم؛ توفیق در ارائه استدلال‌های جدید است. به برکت اصالت وجود، ایشان توفیق پیدا کرد که استدلال جدیدی را ارائه کند. مثلاً برهان صدیقین صدرایی به برکت اصالت وجود ارائه شده است. برهان صدیقین جلد ۶ اسفار، صفحه ۱۴ در همان اوائل جلد ۶ است.

اثبات اینکه علم خدا به اشیاء حضوری است. خجالت دارد این را بگویم، ولی بالاخره چاره‌ای نیست؛ فیلسوفان قابل توجهی قائل بودند که علم خدا به اشیاء حصولی است نعوذبالله!

یعنی خدا هم مثل ما ذهن دارد. از طریق ذهنش کأن عالم را می‌بیند. صدرا توانست با اصالت وجود اثبات کند که نه، علم خدا به اشیاء حضوری است، حصولی نیست. مبدأ و معاد، جلد ۱، صفحه ۱۹۱ این مطلب را دارند.

اثبات شعور در همه موجودات و اینکه همه موجودات به گونه‌ای شاعر هستند؛ یعنی آگاه هستند و نوعی علم دارند. این را به برکت اصالت وجود توانست اثبات کند. جلد ۶ اسفار، صفحه ۱۳۹.

این تا حالا چهار نمونه از آثار اینکه ادعا می‌کنیم اصالت وجود فصل ممیز حکمت صدرایی است، داریم دلیل اقامه می‌کنیم.

۵. توفیق در پاسخ به اشکالات حل نشده است. اشکالی است حل نشده، صدرا به برکت اصالت وجود به آن پاسخ داده است یا پاسخ جدیدی به اشکالات حل شده داده است. اشکالی است که حل شده، ایشان یک پاسخ جدید به آن داده است یا طرح اشکالات جدید و پاسخ به آنها. اشکال جدیدی را براساس اصالت وجود طرح می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد. مثلاً اشکال در وجود ذهنی است که حل نشده بود. صدرا مطرح کرد به برکت اصالت وجود حل آنها را.

پاسخ به اشکال ابن کمونه یا کمونه. این قدر این اشکال قوی به نظر می‌رسید، ما شنیدیم که مرحوم آقا حسین خوانساری فرموده بودند که اگر من به ملاقات امام زمان (علیه السلام) برسم یک تقاضا از ایشان بیشتر ندارم و آن این است که این اشکال ابن کمونه را برای من حل کن. این قدر این اشکال در ذهنش لاینحل بود!

صدرا براساس اصالت وجود پاسخ داد.

پاسخ به بسیاری از اشکالات حل نشده فخر رازی، شیخ اشراق؛ اینها همه براساس اصالت وجود رقم خورد.

۶. موضع‌گیری جدید در مسائل پیشین در برابر مواضع پیشینیان. صدرا در برابر مواضع پیشینیان موضع‌گیری جدیدی دارد براساس اصالت وجود. مثلاً در بحث حرکت جوهری اصلاً گذشتگان حرکت جوهری را می‌گفتند قابل تصور نیست. حرکت عامل وحدت می‌خواهد. جوهر بخواهد حرکت کند، عامل وحدت ندارد. صدرا گفت: عامل وحدتش وجود است، شما از اصالت وجود غافل هستید. موضع‌گیری در بحث اتحاد عاقل و معقول. خدا رحمت کند ابن‌سینا را، نوشته است که یکی از قدما گفته عاقل و معقول متحد است، چرت گفته است!

یک نفر آن را پاسخ داده در جواب این پاسخ چرت‌تر گفته است. این تعبیر ایشان است!

می‌گوید یکی پیدا شده بنام فورفریوس حکیم یونانی که گفته عاقل و معقول متحدند، می‌گوید این چرت است. یکی پیدا شده نقدش کرده و او آمده این نقد را نقد کند، چرت‌تر گفته است. بعد تعبیرش این است که یک کتاب در این زمینه دارد «حشو کله»؛ همه‌اش زائد است و همه‌اش بیخود است. این قدر از بحث اتحاد اصلاً هو می‌کند ابن‌سینا بحث اتحاد عاقل و معقول را. جناب ملاصدرا (رحمه الله علیه) اثبات می‌کند به برکت اصالت وجود.

یا مثلاً علوم جزئی ما و صورت‌های جزئی - نه صورت‌های کلی - می‌گوید که اینها به نفس قائم هستند و قیام صدوری است، نفس اینها را اصدار می‌کند. این به برکت بحث اصالت وجود است.

یا قائل به مجرد خیال است. مشایین خیال را مادی می‌دانستند. با بخشی از مغز آن را حل می‌کردند. صدرا اثبات می‌کند که نه، عالم خیال یک عالم مجرد است. یا در بحث وحدت و کثرت، قائل به وحدت وجود می‌شود، اینها به برکت اصالت وجود است. البته در این آخری ما حرف داریم و آن اینکه اصالت وجود در بحث وحدت شخصی نقش داشته باشد، یک مقاله‌ای هم من در این زمینه مستقل نوشتم که نه، اتفاقاً اصالت وجود با وحدت شخصی در تعارض است. این مقاله در آن کتابی که دفتر تبلیغات در مورد حضرت آیت الله زنجانی نوشت، اگر اشتباه نکنم حکیم مفسر، در آن چاپ شده است این مقاله.

۷. از تأثیرات اصالت وجود تبیین مجملات گذشته و مبهمات گذشته است. یک سری مباحث در زبان و بنان پیشینیان بوده که اینها مبهم بود و با ابهام طرح شده بود. صدرا آمد به برکت اصالت وجود اینها را تبیین کرد. مثلاً عرض می‌کنم: اینکه آیا می‌شود ماهیت اشیاء را یافت، ماهیت آب چیست، ماهیت طلا چیست، ماهیت سیب و گلابی چیست؟

یک تعبیری فلاسفه دارند می‌گویند ابتلاء بر حقائق اشیاء به قدرت بشر نیست. صدرا آمد گفت که این براساس اصالت وجود قابل تبیین است.

یا مثلاً فلاسفه می‌گفتند که از راه معلول نمی‌شود به علت رسید و برهان إن برهان نیست. این ابهام داشت و صدرا این را تبیین کرد.

یا رابطه درست نفس و قوا که چه ارتباطی این دو باهم دارند؟

این را صدرا آمد درست تبیین کرد.

۸. تعمیق مسائل پیشین. برخی از مسائل در گذشته هم مطرح بود، صدرا اینها را عمق بخشید و ژرف‌نگری کرد، مثل توحید افعالی، مثل تنزیه خداوند. وقتی که خدا را می‌گوییم منزّه است، این یعنی چه؟

۹. روی این نهمی ما حرف داریم و روی این نهمی می‌خواهیم بایستیم و با این کار داریم. ببینید: توفیق در رفع تعارض نحله‌های پیشین. ما می‌خواهیم بگوییم اتفاق عجیب این است که یک میانجی‌گری هفتمی در میان متفکرین پیدا شده به نام صدر المتألهین که این میانجی‌گر تنها میانجی‌گر کاملاً موفق است. تنها میانجی کاملاً توفیق یافته است؛ یعنی اختلافات بین فلسفه و کلام، خیلی از اختلافات بین فلسفه و عرفان، خیلی از اختلافات بین فلسفه و دین، اختلافات بین مشاء و اشراق، آن قدر صدرا در این زمینه موفق بوده که بعضی گفتند حکمت متعالیه یک سیستم نیست یک نظام نیست. قبلاً خدمت شما عرض کردم و مثال زدم که صدرا زنبور عسل نیست، مورچه است. گردآوری می‌کند و محصول جدیدی ندارد! چرا این جور گفتند؟ آن قدر صدرا در رفع تعارض گذشتگان موفق بوده که بعضی این جور خیال کردند. الان بعضی از مثال‌ها را خدمت شما زدم؛ حدوث زمانی اشیاء که روی تخته هم نوشتم. عالم حادث است یا قدیم؟ چه بحثی است! صدرا آمد تعارض را از بین برد. صدرا گفت: هیچ منافاتی نیست بگوییم فیض دائم است، مستفیض حادث است. به تعبیر حاجی سبزواری:

«الفيض منه دائر متصل والمستفیض آثر زائل»

فیض دائم است، مستفیض زائل است. چه مانعی دارد؟ رفع تعارض بین وحدت و کثرت عالم که آقا، واقعیت واحد است، شؤنش و ظهوراتش کثیر است. حالا از این بالاتر، رفع تعارض بین فلسفه و دین که خیلی مهم است. شاید برای شما قابل توجه باشد، من اعتقاد شخصی‌ام این است که صدرا در بسیاری از ساحت‌ها بیش از اینکه فیلسوف باشد متکلم است و این خیلی عجیب است! در مسئله معاد، در مسئله صراط، اصلاً ما جناب آقای وکیلی که در بحث صراط کار می‌کرد، دیدیم که کأن مضطرب است! گفتیم: چیست؟ ایشان پیش من درس خوانده و شاگرد من است، گفت که من از غیبت صغری شروع کردم بحث‌هایی را که علمای شیعه راجع به صراط، بحث به این مهمی را کردند جمع کردم، مجموعه این بحث‌ها تا قبل از صدر المتألهین بیست صفحه نمی‌شود. خیلی حرف است! ما یک بحثی در فقه داریم به نام خراج و مالیات. یک جلد کتاب مثلاً پانصد صفحه‌ای با چاپ‌های قدیم، رسائل خراجیه است؛ یعنی رساله‌هایی که فقهاء در مورد این نوشتند. با اینکه حکومت دست شیعه نبود، شیعه به مالیات کاری نداشت، به خرائج کاری نداشت. اهل سنت می‌دانستند، چون حکومت دستشان بود. آن وقت به بحث اعتقادی صراط که می‌رسیم، با این همه روایات در مورد صراط، کل حرف‌هایی که جمع شده که بعضی از آنها هم تکرار است، می‌شود بیست صفحه! می‌رسیم به صدرا، یک دفعه می‌بینیم که صدرا به تنهایی مثلاً هفتاد صفحه در این زمینه حرف دارد. آن هم ناظر به روایات است. لذا بعضی‌ها متوجه نیستند و اگر دقت می‌کردند نسبت به ملاصدرا حرف‌های سخیف نمی‌زدند و باید در تمام این میدان‌های شهر، مجسمه صدرا را بر پا می‌کردند. این به گردن شما حق دارد. تا قبل از صدرا عقاید دینی ما اصلاً مورد بحث نبود. بله، الا در بحث امامت. در بحث امامت حساسیت بوده و خیلی در آن بحث گستره کارمان زیاد است. از بحث امامت که بگذریم، این چنین نیست.

۱۰. دهمین اثر از آثار اصالت وجود تعیین رأی حق در برخی از مهم‌ترین مسائل مورد نزاع است. یک سری مسائل مورد نزاع بین گذشتگان بوده، حق هم در بین این آراء وجود داشته که صدرا آمده این حق را تعیین کرده است. مثلاً ترکیب ماده و صورت انضمامی است که مشهور می‌گویند، یا اتحادی است که سید صدر می‌گوید؟ این را صدرا آمده تعیین کرده که اتحادی است به برکت اصالت وجود. خود سید صدر اصالت وجودی نیست، چون اصلاً این مسئله برایش مطرح نیست.

اثبات اینکه تشخص به وجود است، نه به عوارض مشخصه. مشهور می‌گفتند که تشخص به عوارض مشخصه است. فارابی می‌گفت که تشخص به وجود است. با اصالت وجود آمده این را اثبات کرده است. اثبات اینکه تشکیک در وجود است نه در ماهیت که قول شیخ اشراق است، نه در عرضیات که قول مشایین است. اثبات اینکه جهل به وجود تعلق می‌گیرد، نه به ماهیات که شیخ اشراق می‌گوید، نه به اتصاف که قول مشایین است.

۱۱. آخرین مورد از آثار اصالت وجود را هم عرض بکنیم؛ برملا کردن مغالطات به برکت اصالت وجود. صدرا با اصالت وجود آمده مغالطات را برملا کرده است. مثلاً شیخ اشراق یک استدلالی بر وجود خدا دارد که مغالطی است. محقق خفری یک استدلالی دارد بر اثبات خدا که می‌گوید این به دور و تسلسل مبتنی نیست. بدون دور و تسلسل می‌خواهد بگوید که خدا هست، آن هم قابل قبول نیست. اینها را آمده با اصالت وجود حل کرده است.

بینید چه شد؟

گفتیم که پس اصالت وجود فصل ممیز حکمت صدرایی است و تأثیراتش را هم اشاره‌اً عرض کردیم. مطلب دیگر: گرچه اصالت وجود فصل ممیز است، اما در کنار اصالت وجود، چند اصل دیگر پایه‌های حکمت صدرایی است. پایه دوم: تشکیک وجود است. اهمیتش به اندازه اصالت وجود نیست، ولی تأثیرگذار است.

پایه سوم: وجود رابط معلول است و اینکه معلول، وجود رابط است. خیلی بحث مهمی است و اصلاً وحدت شخصی را از همین جا صدرا نتیجه می‌گیرد. البته به نظر آقای عبودیت و کسانی که مثل ایشان می‌اندیشند. پایه چهارم: حرکت جوهری است. این هم به عنوان یک پایه مطرح است.

شاید یک پایه دیگری باشد تحت عنوان «النفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»، در مباحث نفس این پایه است.

در دو دقیقه من این بحث را تمام بکنم، بعد بپردازیم إن شاء الله به بحث مشاعر. بینید روش حکمت صدرایی روش برهانی است. یکی از اتهاماتی که به صدرا می‌زنند همین است که می‌گویند صدرا معلوم نیست عارف است، فیلسوف است، متکلم است؟

مطالبش هم قاطی است، درهم است!

ما معتقدیم که چنین نیست. یعنی چه؟

یعنی حکمت متعالیه یک سیستم فلسفی است، صدرا به روش برهانی وفادار و پایبند است.

سؤال: صدرا از قرآن و حدیث استفاده نمی‌کند؟

چرا!

سؤال: صدرا از محصول کشف و شهود استفاده نمی‌کند؟

چرا!

اول می‌گوید اتحاد عاقل و معقول را در مسیر زیارت حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) به من دادند. من رفتم به کھک در قم، سی کیلومتر تا حرم فاصله است، پیاده این راه را می‌آمده با آن حال خوش، علم را به او دادند. ما می‌رویم حرم امام رضا (علیه السلام) فقط یا شوهر می‌خواهیم یا زن می‌خواهیم یا خانه! صدرا علم می‌خواهد. فرق ما این است.

صدرا از آیه استفاده می‌کند، از روایت هم استفاده می‌کند، از کشف استفاده می‌کند، از شهود هم استفاده می‌کند؛ ولی یک کلمه می‌نویسم و تمام، استفاده صدرا از آیات قرآن فقط پس از تمامیت قیاس برهانی است. صدرا کم‌هوش نیست؛ یعنی بحثی که مطرح می‌کند اول کأنّ نه خداست، نه پیغمبری است، نه عرفانی است، نه کشفی و نه شهودی است؛ من هستم و عقل من. می‌رود به سراغ برهان، می‌رود به سراغ شکل اول و بدیهیات. با برهان ثابت می‌کند. حالا با برهان که ثابت شد، می‌آید سراغ قرآن و می‌گوید که قرآن هم همین را می‌گوید. حرکت جوهری اثبات شد؟

حالا می‌گوید: «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۥ»، می‌گوید نه، این حرکت جوهریه است. برهان صدیقین ثابت شد؟

حالا می‌گوید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۙ»، مراد صدیقین این است و این کار را فیلسوفان پیشین هم کم و بیش داشتند.

برهان تمناع بر اثبات خدا بیان می‌شد، برهان مشهوری است که دیدید، بعد می‌گفتند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ۗ»، در برهان تمناع است. متنها صدرا در این زمینه موفقی‌تر است که حالا یک بخشی از کلام ماند که

إن شاء الله در جلسه آینده عرض می‌کنیم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. منظومه ملاهادی سبزواری، ج ۲، ص ۱۰۴.
۲. مثنوی معنوی مولانا، دفتر اول، بخش ۱۰۵.
۳. البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۳۰۲.
۴. معادشناسی (سید محمد حسینی تهرانی)، ج ۶، ص ۶۲-۶۸.
۵. اسرار الحکم، ص ۲۰۶.
۶. سوره تکویر، آیه ۳.
۷. سوره آل عمران، آیه ۱۸.
۸. سوره انبیاء، آیه ۲۲.